

آنکه از باده عشق تو لبی تازه نمود

ملک هستی بر چشمش پر گاهی نبود

همه می زدگان هوش خود از کف دادند (ص ۸۲)

سافر از دست روان بخش تو هشیارم کرد

باده از سافر لبریز تو جاویدم ساخت

بوسه از خاک درت محرم اسرارم کرد

ساقی از آن خم پنهان که ز بیگانه پنهان است (ص ۱۶۶)

باده در سافر ما ریز که ما محرم رازیم

از فتوحاتم نشد فتحی و از مصباح نوری (ص ۵۱)

هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است

جرعه ای می خواهم از جام تو تا بیهوش گردم

هوشمند از لذت این جرعه می بی نصیب است

در میخانه به رویم بگشوده است حریف (ص ۱۲۳)

سافری از کف خود باز ده ای لاله عذار

خم می زنده، اگر سافری از دست برفت

سر خم باز کن و عقده ز جانم بردار

بردار کتاب از برم و جام می آور (ص ۲۹۲)

تا آنچه که در جمع کتب نیست بجویم

طرب ساغر درویش نفهمد صوفی (ص ۸۶)  
 باده از دست بتی گیر که محرم باشد!!

جام می ده که در آغوش بتی جا دارم!! (صفحه ۱۶۲)  
 که از آن جایزه بر یوسف کنعان بدهم

گر در میگذره را! پیر به عشاق گشود (ص ۷۹)  
 پس از آن آرزوی فتوح و ظفر باید کرد

جامی بنوش و بر در میخانه شادباش (صفحه ۱۲۹)  
 در یاد آن فرشته که توفیق داد باش  
 گر تیشه‌ات نباشد تا گوه بر کنی!!  
 فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

### شرح یک ماجرا به صورت معترضه

در همان ایامی که کنگره حافظ‌شناسی در شیراز در جریان بود، نویسنده این سطور در یک مهمانی دوستانه شرکت داشت. در آن مجلس صحبت از آن کنگره به میان آمد و یکی از حاضران در آن جلسه که در زمره متدینین بشمار میرفت و در ارتش جمهوری اسلامی نیز صاحب مقامی نسبتاً عالی بود، راجع به عرفانی بودن اصطلاحاتی از قبیل می و میکرده و یار و دلدار که در اشعار حافظ موجود است، داد سخن داد و طبعاً این

نویسنده هم نظر خود را در این مورد، تقریباً به همان مضمونی که در بالا ذکر شد، بیان نمود.

مهمترین دلیل آن افسر ارتش جمهوری اسلامی این بود که تفسیر و تعبیر تعدادی از آیات در دیوان **حافظ** نشان میدهد که **حافظ** عاشق اهل بیت **حضرت محمد** بوده ولی نظر خود را، از ترس مخالفان و معاندان [۱۹]، به راز و رمز عرفانی و یا به صورت معما بیان نموده است!

این نویسنده در پاسخ گفت: تفسیر که کار مهمی نیست و هرکسی میتواند دو سه بیتی از دیوان **حافظ** را انتخاب نماید و آنها را به میل خود تعبیر و تفسیر کند.

افسر مذکور گفت: اگر تفسیر کاری است ساده، چرا تاکنون حتی یک نفر پیدا نشده است که بتواند یکی از آیات حافظ را به ترتیبی تفسیر و تعبیر نماید که نشان دهد، مثلاً **هی** از نظر **حافظ** همان **شراب معمولی** بوده است؟

پاسخ دادم: چون معنای ظاهری تمام اشعار **حافظ** به روشنی نشان میدهد که منظور وی همان **شراب معمولی** بوده است به اینجهت ضرورتی وجود نداشته است تا کسی به دنبال تعبیر و تفسیر برود.

مثلاً وقتی که **حافظ** گفته است:

حافظا **هی** خور و رندی کن و خوش باش ولی  
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را  
و یا

**هی** خور که صد گناه ز اغیار در حجاب  
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

و یا

دلیم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس  
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجاست

منظور حافظ از هی و شراب کاملاً روشن است و نیاز به تعبیر و تفسیر ندارد و فقط کسانی که بخواهند معنایی غیر معمول و خلاف واقع از هی و شراب در این آیات در بیاورند، مجبور به تفسیر آنها میباشند.

در هر حال، این بحث با آوردن شام خاتمه یافت و بعد از شام نیز صحبتهای دیگری به میان آمد ولی من در تمام مدت صرف شام و بعد از آن مرتباً در این فکر بودم که چگونه میتوانم در اینجا یکی از آیات حافظ را به نحوی که خلاف منظور آن افسر را نشان دهد تعبیر و تفسیر کنم و خوشبختانه، به انجام این کار موفق شدم و آن را به شرح زیر به اطلاع آن افسر و دیگران رساندم:

در آغاز، در حالی که تماماً جام شراب را در دست گرفته بودم، به افسر و مذکور و دیگران گفتم که: آیا میدانید چرا حافظ را لسان الغیب نامیده‌اند؟ علتش این است که همواره و در هر زمان در آیاتش چند بیت وجود دارد که نشان دهنده اوضاع آن زمان میباشد.

مثلاً مفسران بزرگ و حافظ شناسان چیره‌دست نظر داده‌اند که ممکن است این بیت مربوط به این زمان باشد:

**ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم**

**ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما**

و حافظ در این بیت میخواست است بگوید که: ما در میان حزب‌اللهی‌ها و پیروان خمینی جز [با معذرت‌خواهی از خوانندگان گرامی] آدم خور ندیدم و بی‌خبرانی که وجودشان کوچکترین فایده‌ای برای اجتماع ندارد، نمیدانند که شراب خوردن با روش آمریکائی چه لذتی دارد!

بعد در مقابل تعجب همگان دلیل آن تفسیر را به این شرح بیان نمودم، گفتم:

**پیاله از دو کلمه تشکیل شده است: پی و اله**

پی به معنای دنبال و مخفف پیروان میباشد

الله، به معنای خدا که مؤنث آن الله است، برای خدایان کوچک زمینی به کار میرود مثلاً در دوران جاهلیت به هر یک از بت‌های موجود در عربستان یک الله میگفته‌اند و بعد با گذاشتن الف و لام تعریف در اول نام خدای بزرگ وی را ال-الله نامیده و به عنوان خدای مشخص و معین، یعنی الله، از سایر خدایان جدا کرده‌اند.

حالا این بت یا اله مورد پرستش زمان در ایران همین خمینی است و پیروان وی که در بیت مورد بحث در کلمه پیاله (پی-اله) مورد نظر حافظ بوده‌اند همین حزب‌اللهی‌ها و پیروان خمینی بشمار می‌روند.

بعد حافظ گفته است که ما در میان این افراد، عکس رخ یار دیده‌ایم. هرگاه رخ یار را برعکس کنیم میشود: وای خور! پس منظور حافظ این بوده است که رأی و نظر حزب‌اللهی‌ها کاملاً احمقانه و مانند آن حیوان میباشد!

حافظ در بیت دوم نیز خطاب به بیخبر مطلبی بیان نموده است. این کلمه نیز به نوبه خود دارای دو معنی میباشد، یک معنای ظاهری و یک معنای تفسیری. معنای ظاهری همان نادانانی هستند که هیچ نمی‌فهمند و از همه چیز بیخبر میباشند. معنای تفسیری بیخبر نیز این است که از دو کلمه تشکیل شده است: بیخ و پر. در اینجا، بیخ به معنای ته و قسمت زائد و دوراندختنی میوه و پر به معنای خود میوه میباشد. پس افراد مورد خطاب حافظ در اینجا نادانانی بوده‌اند که هیچ نمی‌فهند و مانند ته میوه دوراندختنی و بی‌فایده هستند.

آخرین کلمه قابل تفسیر در مصرع دوم "هدام" میباشد که از در کلمه "هد" به معنای اسلوب و روش و "آم" به معنای آمریکایا تشکیل شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد، معلوم میشود که حافظ در مصرع:

**ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما**

نیز میخواسته است به همان حزب‌اللهی‌ها بگوید: ای افراد بی‌خبر و بی‌فایده، شما نمیدانید که مشروب‌خوری به روش و هند آمریکائی چه لذتی دارد!

البته چون هیچ کدام از حاضران در آن مجلس خود را حزب‌اللهی نمیدانستند، لذا هر یک در مورد این تفسیر مطلبی را با خنده و شوخی بیان نمودند و بعد هم جلسه با صحبت‌های دیگر و با خوبی و خوشی پایان یافت.

## **ب - معرفی خمینی به عنوان عارف و**

### **انتشار اشعار عارفانه به نام وی**

بسیاری از مردم دیرباز که با نیرنگ‌های مسئولان رژیم جمهوری اسلامی آشنائی داشتند، با شک و تردید فراوان به تشکیل کنگره حافظ‌شناسی و تبلیغات عرفانی رژیم مینگریسته و بی‌صبرانه در انتظار آگاهی از قصد واقعی مسئولان مذکور در انجام اقدامات مزبور بودند.

مدت کوتاهی بعد، در زمانیکه هنوز خمینی زنده بود، به ناگهان  
غزل عاشقانه‌ای منسوب به خمینی در مطبوعات کشور به چاپ رسید که  
بیت زیر مطلع آن بود:

من به خال لب‌ت ای دوست گرفتار شدم  
چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

...

آنوقت با توجه به تبلیغات عظیمی که بطور یکسان توسط  
رسانه‌های گروهی به منظور قرار دادن خمینی در ردیف عرفای بزرگ  
صورت گرفت، همگان دریافتند که منظور از تشکیل کنگره حافظ‌شناسی در  
شیراز آن بوده است که مردم باید کلمات خال، لب، دوست، چشم بیمار،  
بیمار و سایر کلمات موجود در بقیه ایات آن غزل را اصطلاحات عرفانی  
تلفی کرده و از سوء تعبیر در مورد آنها خودداری نمایند.  
یعنی نباید این فکر بد و ناروا به مخیله آنان خطور کند که  
خدای ناکرده بین حضرت امام و یک معشوقه زیبا ارتباط غیر عرفانی وجود  
داشته است!

متعاقب مرگ خمینی، ابتدا جزوه‌ای به نام "بادء عشق" منتشر  
گردید که در پشت جلد آن این عبارات به چشم می‌خورد:  
" اشعار عارفانه حضرت امام خمینی ( قدس سره )  
و نامه‌ای عرفانی از آن عزیز به خانم فاطمه طباطبائی "

پیشگفتار مندرج در این جزوه به امضای فاطمه طباطبائی  
( فاطمی ) به شرح صفحه بعد بود:

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَفَحَاتُ وَصَلَكِ اَوْقَدَتِ جَمْرَاتِ شَوْكِ فِي الْحَشَا  
 ز غمت به سیله کم آتشی که درد زبانه گماتشا  
 تو چه آیتی به جهانیان که صدای صیحه قدسیان  
 گذرد ز دروه لامکان که خوشا جمال ازل، خوشا

### امام عزیزم، مرشد و مرادم!

مسنولان نشر آثار از من خواسته‌اند تا دانسته‌های خود را پیرامون نحوه سرودن اشعار عارفانه‌ات [!؟] بنگارم تا دریچه‌ای به یکی از ابعاد وجودت پیش چشم مشتاقانت باز گردد. اما چون قلم بدست میگیرم، غم فقدانت امانم نمیدهد و اندوه هجرانت رهایم نمی‌کند. آخر خانه ما را بی تو نوری و فروغی نیست. جای جای خانه نشان از تو دارد و شمیم وجودت همه جا را آکنده است. علی کوچکت [یعنی آیا؟ شاید؟ بلی؟] پیوسته تو را می‌جوید و همواره از تو میبهرسد و از آنجا که به او گفته‌ایم تو در آسمانهائی، همیشه به شوق دیدارت به آسمان و ستارگان خیره میشود.

اکنون بیش از سه ماه از سفر روحانی تو میگذرد و همه روزه مشتاقان تو در حسینیه و خانه‌ات گرد هم می‌آیند و عاشقانه می‌نالند و عاجزانه می‌گریند و رهگذرت را از خانه تا حسینیه گلریزان میکنند.

پدرم! تو که از حال عاشقانت آگاه بودی، تو از جان شیفته‌ام خبر

داشتی و میدانستی که من شیدا و بیقرار تو هستم، چگونه تنهایم گذاشتی؟ آخر آن عمری را در پرتو وجود تو سپری کرده، در ظلمات چگونه تواند زیست؟!

در این شب سیاهم گم کرده راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت



شرح این هجران و این خون جگر را به فرصتی دیگر میگذارم و به آنچه خواسته‌اند می‌پردازم، که:

جان پرور است قصه ارباب معرفت

رمزی برو پیرس و حدیثی بیا بگو

زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی، یکی از متون فلسفی را میخواندم، بعضی عبارات دشوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سره) در میان می‌گذاشتم. این پرسش و پاسخ به جلسه درس بیست دقیقه‌ای تبدیل شد. تا یک روز صبح که برای شروع درس خدمت ایشان رسیدم دریافتم که ایشان با یک رباعی به طنز هشدارم داده‌اند:

**فاطمی** که فنون فلسفه میخواند

از فلسفه فاء و لام و سین میداند

امید من آن است که با نور خدا

خود را ز حجاب فلسفه برهاند

پس از دریافت این رباعی اصرار مجددانه من آغاز شد و درخواست ابیات دیگری کردم و چند روز بعد:

**فاطمی!** بسوی دوست سفر باید کرد

از خویشتن خویش گذر باید کرد

هر معرفتی که بسوی هستی تو داد

دیوی است به ره، از آن گذر باید کرد

تقاضای مدام من کم‌کم مؤثر مینمود، چرا که چندی بعد چنین سرودند:

**فاطمی!** تو و حق معرفت، یعنی چه؟!

دریافت ذات بی‌صفت، یعنی چه؟!

ناخوانده الف، به یا نخواهی ره یافت

ناکرده سلوک، موهبت یعنی چه؟!

این پندآموزی و روشنگری امام را که در قالب رباعی و در نهایت ایجاز آمده بود به جان نیوشیدم و اویزه گوش کردم و سرمست از حلاوت آن شدم. ناگاه دریافتم که نظیر چنین پیامهایی در باب معرفت، دریغ است ناگفته ماند و نهفته گردد. لذا با سماجت بسیار از ایشان خواستم که سررشته کلام و سرودن پیام را رها نکنند. اعتراف میکنم که لطف بی کران آن عزیز چنان بود که جرات اصرارم میداد و هر دم بر خواهشهای من می افزود. **تا آنجا که درخواست سرودن غزل کردم و ایشان عتاب کردند که: مگر من شاعرم؟! ولی من همچنان به مراد خود اصرار می ورزیدم و پس از چند روز چنین شنیدم:**

تا دوست بود، تو را گزندی نبود

تا اوست، غبار چون و چندی نبود

بگذار هر آنچه هست و او را بگزین

نیکوتر از این دو حرف پندی نبود

\* \* \*

عاشق نشدی اگر که نامی داری

دیوانه نه ای اگر پیامی داری

مستی نچشیده ای اگر هوش تو راست

**ما را بنسوز تا که جامی داری!**

روزها میگذشت و امام بهای خواهشهای ملتسمانهام را هر از چند گاه با غزلی یا نوشته ای می برداختند.

در این مرحله بود که دیگر هیچ درنگی را روا نداشتیم. نفیست مجموعه رباعیها را به همسر احمد نشان دادم [ فقط رباعیات؟ غزلیات نه؟ ] که او نیز با شوقی وافر مرا به پی گیری امر واداشت. سپس دفتری خدمت امام بردم و از ایشان تقاضا کردم به تناسب حال، سروده ها، نصایح و اشارات عارفانه خود را در آن دفتر مرقوم دارند.

و چنین بود که آن کریم درخواست مرا اجابت کرد و از خوان معرفت و کرامت خویش توشه‌ای نصیبم فرمود و مرا مکتوبی بخشید که به غزلی ختم میشد و جواب مثبتی به درخواست مصرانه من بود.

اینک ثمره آن تلاشها یعنی این میراث گرانقدر را در اختیار مؤسسه محترمی که آثار او را دنبال میکند میگذارم تا به عاشقان امام هدیه کند و جان مشتاقانش را با زلال این چشمه‌سار سیراب سازد. در این زمینه گفتنی‌های دیگری دارم که اگر خداوند فرصتی بخشد بازگو خواهم کرد.

در غم او روزها بیگناه شد

روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت، گو رو، پاک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

#### فاطمه طباطبائی ۱۳۶۸/۶/۲۳

( باده عشق - انتشارات سروش - صدا و سیما جمهوری

اسلامی ایران - چاپ اول - ۱۳۶۸ - ۲۰۰،۰۰۰ نسخه )

با انتشار اشعار عرفانی خمینی همگان دانستند که فاطمه طباطبائی، ملقب به فاطمی، همسر زیبای سید احمد خمینی، معشوقه عرفانی، عارف بزرگ، امام خمینی بوده است و آن حضرت با مشاهده روی زیبای فاطمی به کشف و شهود عرفانی میرداخته‌اند و از شهود مخلوق به شهود خالق میرسیده‌اند. یعنی در آن روی زیبا، باریتعالی را مشاهده میکرده‌اند و به اینجهت تمام اشعارشان جنبه روحانی و عرفانی دارد و برای خداوند تبارک و تعالی سروده شده است.

اما، اشعار منتشره که فقط نامشان عرفانی بود موجبات تأیید شایعاتی را فراهم نمود که قبلاً بطور محرمانه در میان مردم رواج داشت

ولی با توجه به کهنوت خمینی کمتر کسی آنها را باور میکرد و از آن گذشته سروده شدن آن اشعار نیز از سوی خمینی باورکردنی نبود.

کم کم مردم دریافتند که اشعار عرفانی خمینی را محمد حسین شهریار (در مقابل نجات جان یکی از بستگان نزدیک خود و دریافت تریاک کافی) تصحیح کرده و علاوه بر تغییراتی که از نظر بهتر شدن در آنها داده، تعدادی بیت و اصطلاح عرفانی نیز بر آنها افزوده است.

برای بسیاری از کسانی که آن اشعار را خوانده بودند مسئله‌های فراوانی در مورد عرفانی آن اشعار پیش آمده بود، مثلاً فکر میکردند که اگر اشعار مزبور واقعاً عرفانی هستند و منظور خمینی فقط کشف و شهود عرفانی بوده است، در این صورت این کشف و شهود میتواندست، از راه چشم، به صورت روحانی و بدون تماس جسم با جسم به انجام برسد، به همان ترتیبی که مثلاً از قول مولانا گفته‌اند که وی در لبخند شمع سپهریزی نوری از انوار حق تعالی را مشاهده میکرده است با این ترتیب، دیگر، پوری و از کار افتادگی جسمی خمینی نمیتوانست مانعی در این راه به وجود بیاورد، پس دیگر چرا در تعدادی از ابیات این شعرها، خمینی هشتاد و چند ساله مرتباً از ناتوانی خود به شکوه و شکایت پرداخته است که:

- تیشه‌اش کند شده است و یا دیگر تیشه کوه‌کنند ندارد و
- یا با اینکه با دلدار همبستر [!] میشود باز هم قادر به رسیدن به وصال نیست و هجرانش ادامه میابد و
- یا با اینکه تشنه وصال معشوق میباشد و خود معشوق نیز لبریز از آب گوارای وصل، مانند حوض کوثر در مقابلش نشسته است، وی قادر به نوشیدن از آن آب نیست و همان طور تشنه‌لب مانده است!

- یا در انتظار معجزه‌ای است که بتواند شق القمر کند یعنی ماه را  
در نیمه سازد!

- یا با وجود اینکه پیر می‌کند، یعنی صاحب آن، در می‌کند را که  
پر از باده وصال می‌باشد، به رویش گشوده است، وی قادر به  
ورود و نوشیدن از آن باده نمی‌باشد و در آرزوی فتح و ظفر و  
ورود بسر می‌برد!

**گو تیشهات نباشد تا کوه بر کنی!!** (ص ۱۲۹ دیوان خمینی)

فرهاد باش و در غم دلدار شاد باش

\*\*\*\*\*

**همبستر دلدار و ز هجرش به عذابیم** (ص ۱۶۷)

در وصل غریقیم و به هجران مدامیم

\*\*\*\*\*

**بر لب کولرم ای دوست ولی تشنه لبم** (ص ۳۰۶)

در کنار منی از هجر تو در تاب و تبم

\*\*\*\*\*

**آنکه از جلوه رخسار چو ماهت پیش است!** (ص ۷۹)

بی گمان معجزه شق قمر!! باید کرد

**گر در می‌کند را! پیر به عشاق گشود**

پس از آن آرزوی فتح و ظفر باید کرد

\*\*\*\*\*

**از فتوحاتم نشد فتعی و از مصباح نوری** (ص ۵۱)

هر چه خواهم در درون جامه آن دلفریب است!!

در آن زمان در هر مجلس و محفلی که در تهران شرکت میکردیم، شیرین‌ترین سخنان جدی و مطالب شوخی‌آمیز فراوان راجع به روابط عارفانه "خاطی و فاطی" رد و بدل میگردید. مثلاً جمعی فصول، همانطور که قبلاً هم گفته شد، میگفتند ما قبول مینمائیم که فاطمه طباطبائی، معشوقه روحانی و عرفانی خمینی بوده و خمینی فقط با دیدن روی زیبای وی ذات باری تعالی را مشاهده میکرده و نیز بوسه پسر شوهر از عروس خود شرعاً مجاز بوده است!

اما اینکه خمینی در اشعار خود صحبت از بوس و کنار یار - بودن در آغوش یار، همبستر بودن با یار، گذاشته شدن زلف یار بر شانه خسود و از این قبیل سخن گفته، در هر یک از این موقعیتها در حال مشاهده چه جنبه‌هایی از ذات باری تعالی در جسم یار بوده است؟!

بالاخره این سخنان نامناسب و رسوائی برانگیز، اعضای دولت و خاندان خمینی را وادار کرد که برای آن چاره‌ای بیاندیشند و ظاهراً باز هم دست به دامان شهویار شده و از او خواسته‌اند تعدادی شعر که صد در صد عارفانه و خالی از مضامین عاشقانه باشد بسراید و او هم با عجله فراوان ترجیح‌بندی مرکب از ۴۹ بیت در ۷ بند، به منظور رفع تکلیف و بطور سر هم بندی، ساخته و تحویل داده است.

این اشعار بسیار سست، بدقافیه و غالباً دارای مضامینی دور از ذهن و حتی بی‌معنی میباشند و تنها همان یک بیت ترجیح بند، که به شرح زیر میباشد، بر تمام آیات ترجیح دارد:

**ای نقطه عطف راز هستی برگیر ز دوست جام مستی**

آنوقت به منظور تبرئه "خاطی و فاطی" جزوه دیگری، در سال

۱۳۶۹، به نام "نقطه عطف" توسط "مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی"

منتشر گردید، که در آن فقط ترجیح‌بند مزبور، همراه با رباعیات خمینی خطاب به فاطمی (که دارای مضامین عاشقانه نیستند) و نامه کاملاً پدرانه و نصیحت‌آمیزی که خمینی خطاب به سید احمد خمینی، پسرش نوشته بوده است، به چاپ رسیده بود.

در پشت جلد این جزوه نیز مانند جزوه "بادء عشق" نوشته بودند : " اشعار عارفانه امام خمینی ( قدس سره ) ولی تمام غزلیات عاشقانه خمینی را از آن حذف کرده بودند.

در اینکه ترجیح‌بند "نقطه عطف" به نام خمینی سروده شده است ولی متعلق به وی نمیباشد، دلایل متعددی میتوان اقامه نمود. از جمله:

۱ - روحانیون شیعه بر این اعتقاد هستند که اجداد پدری و مادری حضرت محمد تا حضرت آدم، همگی موحد یعنی خداپرست بوده‌اند و نطفه آن حضرت، همواره از صلب مردی موحد به رحم زنی موحد انتقال یافته است. با اینکه در قرآن صریحاً ذکر شده که پدر ابراهیم ( که جد حضرت محمد هم بوده ) به نام آزر، مردی بت پرست بوده است ولی روحانیون شیعه میگویند که در این قسمت از قرآن کلمه پدر را باید عمو ترجمه کرد و معتقد شد که آزر عموی ابراهیم بوده است!

با توجه به این مراتب، در ادبیات فارسی تا پیش از صفویه که مردم ایران سنی مذهب بوده‌اند، از آزر به عنوان پدر ابراهیم نام برده شده است و غالباً ابراهیم را "پور آزر"، یعنی پسر آزر، نامیده‌اند ولی بعد از آن هرگز یک طلبه شیعه نیز از اینکه نباید ابراهیم را به این نام بنامد آگاه است و هرگز این کار را نخواهد کرد تا چه برسد به خمینی.

حال هرگاه خمینی این اشتباه بزرگ را مرتکب شده و ابراهیم را به عنوان پور آزر ( یعنی پسر آزر که به موجب متن صریح قرآن بت پرست

بوده است) شناخته باشد، در این صورت بر یکی از اعتقادات مهم تشیع  
خط بطلان کشیده است.

در اینجا بهتر آن میدانند که این بند از ترجیح بند مزبور را عیناً نقل  
نماید تا علاوه بر نشان دادن مطلب بالا به خوانندگان گرامی، این مطلب را  
نیز به اثبات برساند که کار **معهد حسین شریار** در هنگام عجله و شتاب  
چیزی بهتر از کار خود **خمینی** نخواهد بود!

ای دورنمای پـسـور آزر

نادیده افول حق به منظر

ای نار فراق بر تو گلشن

شد برآورد و سلام از تو آذر

بردار حجاب یار از پیش

بنمای رخس چو گل مصور

از چهره گل‌عذار دلدار

شد شهر قلندران منور

آشفته چه گشت پیچ زلفش

شد هر دو جهان چو گل معطر

بر گوش دل و روان درویش

بر گوی به صد زبان مکرر

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر زدوست جام هستی

۲ - در بخش شناسنامه سروده‌ها که در پایان دیوان اشعار **خمینی**

به چاپ رسیده، تاریخ سرودن هر غزل یا رباعی درج شده است. در این

بخش تاریخ سروده شدن ترجیح بند ۴۹ بیتی "نقطه عطف" را

جمادی‌الثانی ۱۴۰۹ مطابق با بهمن ۱۳۶۷ ذکر کرده‌اند.

در حالی که به موجب همین بخش، **خمینی** در همین ماه ۱۵ غزل

و یک رباعی دیگر، که جمعاً ۹۷ بیت داشته‌اند، به شرح زیر سروده بوده

است:



غزلیها

سبوی عاشقان -	۸ بیت -	ص ۵۶ ( دیوان اشعار خمینی )
هوای وصال -	۷ بیت -	ص ۶۱
قبلة عشق -	۵ بیت -	ص ۸۰
مژده وصل -	۵ بیت -	ص ۸۸
معجز عشق -	۷ بیت -	ص ۸۹
راز مستی -	۷ بیت -	ص ۱۰۱
سلطان عشق -	۷ بیت -	ص ۱۰۷
باده هوشیاری -	۷ بیت -	ص ۱۲۲
فنون عشق -	۷ بیت -	ص ۱۲۹
یاد دوست -	۶ بیت -	ص ۱۴۴
سراپرده عشق -	۶ بیت -	ص ۱۵۷
همت پیر -	۸ بیت -	ص ۱۶۱
جام جهان -	۶ بیت -	ص ۱۶۲
می چاره ساز -	۶ بیت -	ص ۱۷۱
بلای هجران	۳ بیت -	ص ۳۰۲

رباعی

شادی - ۲ بیت - ص ۲۳۳

ما میدانیم که حافظ شیرازی به احتمال زیاد در ۷۲۶ هجری قمری ( تقریباً ۷۰۵ شمسی ) تولد یافته و به احتمال بیشتر در حدود سال ۷۹۲ قمری ( تقریباً ۷۶۹ شمسی ) وفات یافته است. با این ترتیب تمام سالهای عمر وی در حدود ۶۶ سال قمری و یا ۶۴ سال شمسی بوده است و شواهد

نشان میدهد که وی از جوانی به غزلسرائی آغاز کرده و به مدتی در حدود ۴۰ سال به این کار اشتغال داشته است.

۴۰ سال میشود ۴۸۰ ماه و حافظ هم دارای غزلیاتی در همین حدود میباشد، یعنی هر ماه یک غزل و مجموع ابیات دیوان حافظ را هم کمی بیش از ۴۳۰۰ بیت نوشته‌اند، یعنی هر ماه در حدود ۹ بیت و در هر ۱۰ روز ۳ بیت!

حال آقای خمینی با آنهمه گرفتاری و مشکلات و وظائف مذهبی و کشوری، فقط در بهمن ماه ۱۳۶۷ - موفق شده است که برای معشوقه عرفانی خود ۱۵ غزل و یک رباعی بسراید، یعنی بیش از ۱۵ برابر حافظ! که ابیات آنها نیز ۹۷ بیت یعنی بیش از ده برابر حافظ میباشد!

با این ترتیب آیا میشود باور کرد که خمینی در همین ماه بهمن ۱۳۶۷ علاوه بر آن غزلیات و رباعی با ۹۷ بیت یک ترجیح‌بند ۴۹ بیتی عرفانی دیگر هم سروده است؟ واقعاً آیا باورکردنی است؟

## ج - انتشار دیوان اشعار خمینی

در حدود سه سال پس از انتشار جزوه "نقطه عطف"، و در شرایطی که گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی گمان میکردند که آن جزوه کار خود را کرده و خمینی را به عنوان یک عارف جا انداخته است، در صدد برآمدند که با چاپ یکجای این اشعار عرفانی با اشعار عاشقانه مندرج در "جزوه باده عشق" در یک دیوان، رسوائی خجالت‌آور این اشعار عاشقانه را تا اندازه‌ای کاهش دهد.

به این قصد در خرداد سال ۱۳۷۲ مجموعه اشعار خمینی در یک دیوان منتشر گردید.

دیوان اشعاری که این نویسنده در اختیار دارد با مشخصات زیر میباشد: اسم کتاب در پشت جلد:

**"دیوان امام - مجموعه اشعار امام خمینی، سلام الله علیه [!]"**

مشخصات کتاب به موجب صفحه داخل کتاب:

دیوان امام: سروده‌های حضرت [!] امام خمینی (س)

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

چاپ هفتم: زمستان ۱۳۷۵ [آری درست خواندید چاپ هفتم!!]

## د - مختصری در معرفی خاندان طباطبائی

این خاندان طباطبائی، که فاطمی خانم مورد بحث ما نیز در زمره آنان قرار دارد، به دو خانواده به اسامی بحر العلوم و طباطبائی متعلق میباشند.

این دو خانواده، دو شعبه از یک طایفه بسیار بزرگ، انگل صفت و خیانتکار میباشند که شجره نامه‌هایشان در شخصی به نام مراد هندی به هم وصل میگردد.

این مراد هندی که در دوران پادشاهی صفویه و ایام فعالیت کمپانی هند شرقی در هندوستان، به منظور دخالت در تدوین اصول تشیع جدید التأسیس صفوی به نحو مورد نظر استعمار، از آن خطه به ایران فرستاده شده بوده، دو پسر داشته است به اسامی عبدالکریم و ابوالمعالی

که به ترتیب اجداد اعلائی دو خانواده **بهرالعلوم و طباطبائی** بشمار می آیند ولی بعداً افراد این دو خانواده اکثراً نام خانوادگی **طباطبائی** را برگزیده و یا اینکه این عنوان را به، ابتدا و یا انتهای، نام خانوادگی خود افزوده اند.

یکی از انگلهای گیاهی، به نام **سیس**، که به شکل نواری باریک و زردرنگ در مزارع و باغها در میان سبزه ها و گلها پیدا میشود، با سرعتی شگفت انگیز تکثیر می یابد و در اندک زمانی تمام محوطه اطراف خود را کاملاً آلوده میسازد و خیلی زود طراوت و شادابی را از هر گل یا گیاهی که به آن چسبیده باشد زایل مینماید.

این روحانیون **طباطبائی** نیز که کاری جز مفتخوری و تولید مثل و هدفی جز اشاعه خرافات و موهومات به نام تشیع نداشته و همواره در اجرای اوامر صاحب الامر و الزمان؟، یعنی "سیرونک"، آماده بوده اند، درست مانند همان سیسهای گیاهی، در مدتی بسیار کوتاه تکثیر فراوان یافته و تعدادی از آنها هر یک به یکی از شهرهای ایران مهاجرت کرده اند و هر کدامشان، یک یا چند شهر را آلوده ساخته و سایر خانواده های **طباطبائی** در ایران را که دارای **شجره نامه های کاملاً متفاوتی** میباشند، بدنام ساخته اند.

یکی از مهمترین وجوهی که به منظور ایجاد، حفظ و توسعه نفوذ استعماری دولت بریتانیای کبیر در کشورهای ایران و عثمانی به صورت نیمه علنی به مصرف میرسیده "درآمد موقوفه ی عود" نام داشته است.

به طلبه های جزه و مردم عادی که، کم و بیش، از وجود و پرداخت وجوه مزبور، توسط کنسول انگلیس در بغداد، به مجتهدان شیعه آگاهی حاصل میکرده اند، گفته میشود است که پادشاه صوبه عود در هندوستان واقف آن وجوه میباشد. اما بطور مخفی و خصوصی به استفاده کنندگان مجتهد از درآمد آن موقوفه میگفته اند که واقف واقعی وجوه مزبور یک زن زیبای شیرازی بوده است. و شرح آن اینکه آن زن زیبا در نوجوانی

از خانه‌ی شوهر خود در شیراز فراری شده، در کشورهای دیگر به فاحشگی روی آورده و بتدریج از مزد بغل‌خوابی و زنای محصنه، آنهم با مردان بیگانه و کافر، که در رأس گناهان کبیره و جزو حرامترین و ننگین‌ترین اعمال جای دارد، ثروت هنگفتی بهم زده است و **پادشاه صوبه عوده**، بعد از مرگ این زن بدکاره و طبق وصیتنامه‌ای که از وی باقیمانده بوده، تمام ماترک وی را به پول نقد تبدیل کرده و با گذاشتن آنها به عنوان سپرده در یک بانک به وصیت و آرزوی آن فاحشه صورت تحقق بخشیده است. به اینجهت هر طلبه یا روحانی که به ننگ استفاده از آن وجوه ( که از طرف **کنسول انگلیس** در بغداد و به نام **درآمد دختر هندوی** توزیع میگرددیده ) تن میداده، مسلماً دیگر هرگز نمیتوانسته است که از اجرای دستورات توزیع‌کنندگان انگلیسی آن خودداری نماید زیرا گناهان مربوط به اجرای آن دستورات به مراتب مشروعر از استفاده از **حاصل پارانج!** نامشروع **یک فاحشه شوهردار** در بغل‌خوابی با کفار بوده است.

در اینجا از شرح بیشتر راجع به این وجوه خودداری کرده و از خوانندگان گرامی که مایل به آگاهی از نحوه توزیع این وجوه بین مجتهدان نجف و کربلا و اسامی تعدادی از آنان میباشند دعوت مینماید که به کتابهای زیر مراجعه فرمایند: جلد ششم از دوره هشت جلدی **"تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹"** تألیف **محمود محمود**، (صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۸) - کتاب **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران** تألیف **خان ملک ساسانی** - انتشارات بساکی (صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۵) - خاطرات سیاسی سر آرتور **هاردینگ** (وزیر مختار انگلیس در ایران در زمان **مظفرالدینشاه** و مقسم اصلی وجوه محرمانه مزبور در آن زمان) -

ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - مرکز نشر دانشگاهی - صفحات ۱۰۴/۵ )  
 - حقوق‌بگیران انگلیس در ایران - اسمعیل راثین (صفحات ۹۷ تا ۱۱۲).

در میان روحانی‌نمایان مزدور که به خدمت انگلیس در آمده بودند اسامی اعضای دو خانواده "بحرالعلوم و طباطبائی" جای خاصی دارند و محمود محمود در جلد ششم کتاب "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس"، این واقعت مسلم را در مورد آن دو خانواده ذکر کرده است:

"... هنوز هم این دو خانواده از خدمتگزاران صمیمی دولت انگلیس و از سهمیه پول هند متمتع و برخوردار میشوند..."

و نیز در تعلیقات حسین محبوبی اردکانی بر کتاب المآثر و الآثار (تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه) ضمن توضیح در مورد "پول هند" میخوانیم: "خانواده طباطبائی بیش از همه علمای متنفذ دیگر با انگلیسها ارتباط داشتند." (المآثر و الآثار - چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدینشاه - انتشارات اساطیر - جلد دوم - صفحه ۷۵۹)

همانطور که اشاره شد مردان خاندان طباطبائی، به علت زیاده‌مسر و فراوانی فرزند و اعزام این فرزندان به نقاط مختلف در ایران جهت اشاعه خرافات و موهومات، در مدت بسیار کوتاهی قسمت مهمی از این کشور را آلوده ساخته‌اند.

مثلاً سید محمد مهدی بحرالعلوم برادر خود به نام سید جواد را به بروجرد اعزام کرده تا با پولهای تبرکات و حلال دختر هندوی! به انجام مأموریتهای محوله و تکثیر مثل و اشاعه خرافات مشغول گردد و این شخص جد اعلای طباطبائی‌های بروجردی بشمار میرود.

نوه این شخص، به نام سید احمد، که شاخه جدیدی به نام احمدی طباطبائی در سادات مذکور به وجود آورده است پدر بزرگ حضرت آیت‌الله العظمی حاجی آقا سید حسین طباطبائی بروجردی، اولین و

آخرین مرجع نام (بی رقیب) تقلید از حوزه مذهبی جدیدالتاسیس قم، میباشد.

با این ترتیب، خوانندگان عزیز تصدیق خواهند فرمود که این عالیجناب هم مقام مرجعیت کل تقلید شیعیان جهان را بدون حساب و کتاب بدست نیاورده بوده است.

**آیت الله سید معین طباطبائی حکیم** نیز که بعد از **آیت الله سید حسین بروجردی** به عنوان بزرگترین مرجع شیعیان جهان انتخاب گردید، نسبش به همان **سید هراد هندی** میرسد و به اینجهت این دو آیت عظمای متوالی هموزاده‌های یکدیگر محسوب میشده‌اند.

ای خواننده گرامی! مسلماً میدانی که شکست بسیارخفت‌انگیز ایران در دومین دوره جنگهای ایران با روسیه تزاری که به از دست رفتن تعدادی از ایالات شمالی و انعقاد **قوارداد فنکین ترکمان‌چای** انجامید، مصیبت‌بارترین حادثه‌ای بوده که، در دو قرن اخیر، بر ملت ایران تحمیل گردیده است، ولی آیا میدانی که این جنگ شوم را تعدادی مرجع پلید تقلید، از ایادی انگلیس، به سرکردگی فردی از خاندان پست فطرت و بی‌نهایت شوم **طباطبائی**، به نام **سید محمد مجاهد**، با شعار **الجهاد!، الجهاد!**، به وجود آوردند؟ این داستان نکبت‌بار، در جلد اول از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر - تألیف **سعید نفیسی** و جلد اول از تاریخ روابط ایران و انگلیس در قرن ۱۹ - تألیف **محمود محمود**، به تفصیل شرح داده شده است و بطور خلاصه این که دولت انگلستان در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ (۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹ - ۴ آذر ۱۱۹۳) به منظور تحییب ایران و تغییر توجه این کشور از فرانسه و نهایتاً رفع خطر هجوم

نابلیتون به هندوستان قراردادی با ایران منعقد ساخته و به موجب فصول ۳ و ۴ و ۶ آن، تعهدات بسیار مهمی نسبت به ایران به عهده گرفته بود.

به موجب مواد مزبور، هرگاه دولت روسیه علناً در حمله و تجاوز به ایران پیشقدم میگردید و به تصرف ایالات شمالی ایران اقدام مینمود، در اینصورت دولت انگلستان متعهد بود که فوراً به درخواست دولت ایران، سپاه و تجهیزات به کمک دولت ایران بفرستد و با اینکه برای هر مدت که جنگ ادامه داشته باشد، سالانه مبلغ دویست هزار تومان بابت مخارج جنگ به دولت ایران بپردازد. ولی هرگاه دولت ایران در شروع جنگ پیشقدم میشد، دیگر هرگونه تعهدی از دولت انگلیس، در مورد ارسال کمک نظامی یا پرداخت پول ساقط میگردد.

اما عواملی که دولت انگلیس را مجبور ساخته بود که به انعقاد قرارداد حمایت ایران در سال ۱۸۱۴ میلادی، به شرح بالا، تن دهد بزودی تغییر یافته و دولت انگلیس به دنبال پیدا کردن بهانه‌ای بوده است که مواد مندرج در مبحث بالا را فسخ نماید مخصوصاً اینکه در آوریل ۱۸۲۶ (۱۲۴۱ قمری - ۱۲۰۵ شمسی) یک قرارداد سری با دولت روسیه منعقد ساخته و به موجب آن، با دریافت امتیاراتی در سایر نقاط جهان، با تصرف ایالات شمالی ایران توسط روسیه موافقت کرده بود.

در این زمان بوده که پیشقدم شدن ایران در جنگ با روسیه تزاری از نظر دولت انگلیس امری غیر قابل اجتناب بشمار می‌رفته است برای اینکه تعهدات این دولت را از نظر ارسال کمک نظامی و پول به ایران ساقط سازد، مأموریت خیانتکارانه و ادار ساختن ایران به آغاز جنگ به عهده سید محمد طباطبائی، معروف به مجاهد، واگذار شده است.

یک سید محمد طباطبائی دیگر، یعنی یکی از دو پیشوای روحانی مشروطیت نیز از چند جهت از سوی پدر و مادر به همین سادات بستگی داشته است و این نویسنده یقین دارد که اگر دولت انگلستان از مشروطیت



ایران جانبداری ننمود این سید و سایر سادات طباطبائی هم در زمره حامیان مشروطیت قرار نمیگرفتند.

مطلب دیگری که لازم به توضیح میباشد این است که از آغاز اجرای اصل مجعول اجتهاد و تقلید، اکثر مراجع تقلید، آنانکه پدر و اجدادشان ساکن ایران بوده‌اند، یا از خانواده‌ی طباطبائی بوده و یا با آن خانواده خدمتگزار انگلیس بطور سببی بستگی پیدا کرده بوده‌اند.

محمد باقر اصفهانی، مشهور به وحید بهبهانی، را بنیان‌گذار، و با در حقیقت بدعت‌گذار، اصل اجتهاد و تقلید بشمار می‌آورند و این شخص دو خواهر خود را به عقد دو نفر از سادات طباطبائی در آورده و دو دختر خود را نیز به دو پسر که از این دو خواهر تولد یافته بودند داده است! سید محمد مجاهد، که شرح خیانت عظیم وی در بالا داده شد، فرزندی بوده که مادرش یکی از دختران وحید بهبهانی و پدرش یکی از خواهرزادگان وی بوده است

بطوری که میدانیم جد روح‌الله خمینی، به نام سید احمد هندی، نیز مانند سید مراد هندی، جد طباطبائی‌ها، در زمره سادات وارداتی از هندوستان بوده و به همین جهت قاعدتاً، پسر وی یعنی حجت‌الاسلام والمسلمین! حاج احمد آقا، میبایست از شرط بستگی با خاندان طباطبائی جهت رسیدن به مرجعیت تقلید معاف باشد، معهذا میبینیم هنگامی که خمینی (از نجف) به خیال خود این پسر کم‌عقل را (در قم) برای رسیدن به این مقام آماده میساخته به او دستور داده بوده است با فاطمه طباطبائی یعنی همان فاطمی مورد بحث ما، دختر حاج سید محمد باقر طباطبائی، مشهور به سلطانی (شوهر خواهر امام موسی صدر) ازدواج نماید. آیت‌الله سلطانی با آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی عموزاده یکدیگر بوده‌اند و سید مهدی بحر العلوم جد مشترک این هر دو نفر بوده است.

برادر **فاطمی** نیز که همان **صادق طباطبائی**، مشهور به **صادق خوشکله** باشد، مسلماً مُعَرَفِ حضور خوانندگان گرامی قرار دارد. بطوری که میدانیم این شخص بعد از وقوع جنگ ایران و عراق، وظیفه بسیار آب و نان دار خرید اسلحه از بازار سیاه برای ایران را عهده‌دار شد و یک قلم به مبلغ ۵۶ میلیون دلار را یکجا بالا کشید و مدعی شد که این پول را به عنوان پیش قسط خرید اسلحه به کسانی که خود را دلال و نماینده کارخانه‌های اسلحه‌سازی معرفی میکرده‌اند پرداخت نموده ولی اکنون که آنان ناپدید شده‌اند وی دریافت‌ه است که آنان دروغگو بوده‌اند و وی را فریب داده‌اند!

**علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی** در خاطرات خود ذیل تاریخ ۱۲

اردیبهشت ۱۳۶۰ در این مورد چنین نوشته است:

“... **صادق طباطبائی آمد... اطلاعاتی در مورد ۵۶ میلیون**

**دلار فریب خوردن در خرید اسلحه داد...**”

( عبور از بحران - به اهتمام یاسر هاشمی - صفحه ۹۴ )

البته در آن زمان هیچکس جرئت توضیح‌خواهی از این برادر زن **حاج احمد آقا**، فرزند برومند امام، را نداشته است تا چه برسد به محاکمه کشیدن وی! و بطوری که در بالا ملاحظه میشود خود وی در یکی از سفرهایش که به ایران آمده بوده، داوطلبانه توضیحاتی در این مورد داده و موضوع به همینجا ختم شده است.

حال شاید خوانندگان گرامی ندانند که این مبلغ ناچیز ۵۶ میلیون دلار فقط جزئی از دزدی‌های **صادق طباطبائی** بوده است، زیرا وی صدها میلیون دلار اسلحه قاچاق، از بازار سیاه اروپا، برای ایران خریداری کرده و هر قلم را بیش از دو برابر قیمتی که خریده بوده پای ایران حساب نموده است.

باز هم در خاطرات **رفسنجانی** در ذیل تاریخ چهارشنبه ۱۳ آبان

در این مورد چنین میخوانیم:

... سپس آقای **صادق طباطبائی** آمد. از خودش در مورد اتهاماتی که معاون وزارت دفاع، در مورد خریدهای ایشان زده بود، دفاع کرد. ایشان با موافقت شورای عالی دفاع، شرکتی در اروپا تأسیس کرده و برای ما اسلحه میخرد. **هتیم است که گران خریده و یا قسمت اعظم را هنوز نخریده** [یعنی مرتباً مدعی میشود که پیش قسطها را داده ولی تحویل کالا و خرید نهائی صورت نگرفته است]، ولی اسنادی ارائه داد که خوب کار کرده [!؟] ...

( همان - صفحه ۳۵۶ )

در هر حال، بطوری که میدانیم وی در سال ۱۳۶۲ ش. ( ۱۹۸۳ م.) در آلمان با سوءاستفاده از پاسپورت سیاسی که در اختیار داشت به قاچاق مواد مخدره در چمدان خود مبادرت ورزیده بود که توسط پلیس آلمان کشف شد و آبروریزی عجیبی به وجود آمد و پس از آن به دستور **خمینی** از آمدن به ایران ممنوع گردید و او هم صدها میلیون دلار دیگر را که برای خرید اسلحه در اختیار داشت یکجا بالا کشید و با خیال راحت در همان آلمان اقامت نمود.

این نویسنده جداً امیدوار است که روزی وسیله‌ای فراهم گردد تا اینکه بتوان قسمتی از وجوهی را که این شخص و صدها نفر از آخوندان و آخوندزادگان دیگر از ثروتهای متعلق به مردم ایران چپاول کرده‌اند، از آنان پس گرفت. به امید آن روز.

## هـ - سن فاطمی در آغاز داستان

این نویسنده تا چند سال پیش که هنوز در ایران زندگی میکرد، با وجود کوشش بسیاری که به عمل آورد، نتوانست کوچکترین نشانه‌ای از میزان سن **فاطمی** ولو با چند سال تقریب به دست بیاورد.

در هیچ یک از منابع فارسی کوچکترین اشاره‌ای راجع به این مطلب وجود نداشت (و مسلماً هنوز هم ندارد) و نیز این نویسنده از هیچ یک از آشنایان خانوادگی **خمینی** که به آنان دسترسی پیدا کرده بود نتوانست در این مورد اطلاع قابل اطمینانی به دست بیاورد.

تمام اطلاعاتی که این نویسنده در ایران راجع به سن **فاطمی** کسب کرده بود در این چند جمله خلاصه میشد که **فاطمی** بلافاصله بعد از اخذ دیپلم دبیرستان، و احتمالاً در حدود ۱۸ سالگی، با **سید احمد** ازدواج کرده و یک سال و چند ماه بعد صاحب اولین فرزند خود (که همان **سید حسن** باشد) شده است.

اما خوشبختانه این نویسنده اخیراً با اینترنت آشنائی یافته و از این طریق موفق شده است که از منابع انگلیسی اطلاع مورد نظر خود را به نحوی تقریباً قابل اعتماد پیدا نماید.

در سایت رادیوی **بی‌بی‌سی** (به زبان انگلیسی) ضمن خبر مربوط به مسافرت مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ (۴ مرداد ۱۳۸۰) **سید حسن خمینی** به کوبا، به دعوت **فیدل کاسترو**، رئیس جمهور آن کشور، سن **سید حسن** ۲۹ سال ذکر شده بود.

بر مبنای این خبر میشد حدس زد که **فاطمی** در حدود ۳۱ سال پیش از آن به ازدواج **سید احمد** در آمده و در هنگام درج آن خبر در حدود ۴۹ سال از سنش میگذشته است.

چندی بعد در همان سایت خبری **بی‌بی‌سی** - به مختصر شرح حالی از **خمینی** از قول خود او، برخوردیم که ضمن آن به سال تولد **سید احمد** در ۱۳۲۴ شمسی اشاره شده بود.

بعد از آن با استفاده از سایت خبری مرکز اسلامی انگلستان توانستم که اطلاعات خود در مورد سن **فاطمی** را، بطور تقریب، تکمیل نمایم.

بطوری که میدانیم هزینه‌های بسیار هنگفت این مرکز از جیب مردم مصیبت‌زده و بلاکشیده ایران، یعنی توسط دولت به اصطلاح جمهوری اسلامی این کشور تأمین و در حال حاضر توسط آخوندی به نام **آیت‌الله محسن اراکی** اداره میشود. این مرکز با صرف وجوهی گزاف، به خیال خود، برای پیشرفت اسلام به انواع فعالیت‌های بیهوده اشتغال دارد که از جمله آنها ترجمه بسیاری مزخرفات بی‌ارزش و فرستادن آنها بر روی اینترنت میباشد و بطور نمونه میتوان از ترجمه نامه‌هایی نام برد که **خمینی** در ایام تبعید در عراق برای **سید احمد** به قم فرستاده بوده است!

شاید استفاده‌ای که من از مطالعه این نامه‌ها به عمل آوردم تنها استفاده‌ای باشد که تاکنون از آنها به عمل آمده است.

**خمینی** در نامه مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۷۰ برای اولین بار و در نامه مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۷۰ برای بار دوم ازدواج **سید احمد** را تبریک گفته است.

این دو تاریخ به ترتیب با روزهای ۶ آبان ۱۳۴۹ (۲۶ شعبان ۱۳۹۰) و ۵ آذر ۱۳۴۹ (۲۶ رمضان ۱۳۹۰) مطابقت دارند و میتوان حدس زد که ازدواج مزبور مدت کوتاهی پیش از آن (و احتمالاً در پانزدهم شعبان ۱۳۹۰، روز ولادت حضرت قائم) رخ داده بوده است.

در هر حال ما بطور قطع میتوانیم که سال ۱۳۴۹ شمسی را به عنوان سال ازدواج **فاطمی** با **سیداحمد** به حساب بیاوریم.

در این زمان **سیداحمد** بیست و پنجسال از سنش میگذشته است. حال هرگاه سن **فاطمی** را در این زمان، با تقریب، ۱۸ سال بدانیم، سال ۱۳۳۱ شمسی ( $۱۳۳۱ = ۱۸ - ۱۳۴۹$ ) به عنوان تاریخ تولد وی به دست می‌آید.

باز هم **خمینی طی** نامه مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۷۲ (که مطابق با ۲۲ آذر ۱۳۵۱ - ۶ ذیحده ۱۳۹۲ میباشد) به **سیداحمد** پیشنهاد کرده است که نام پسر تازه تولد یافته‌اش را "حسن" بگذارد.

این نامه نیز که تاریخ تولد **سیدحسن** را در سال ۱۳۵۱ قطعی میسازد با **خبر بی‌بی‌سی** که سن وی را در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۱ (۴ تیر ۱۳۸۰) - ۲۹ سال مخاברה کرده بود، مطابقت دارد.

**نتیجه‌گیری** - از آنچه که در بالا ذکر شد میتوان نتیجه گرفت که **فاطمی**، در آغاز سال ۱۳۶۳ شمسی (اواخر مارس ۱۹۸۴) که آغاز داستان مورد نظر ما میباشد فقط چند سالی از سی‌سالگی‌اش گذشته بوده است.

## و - سن خمینی در آغاز داستان

سال تولد خمینی در تمام شناسنامه‌هایی که وی در دست داشته، ۱۲۷۹ شمسی ذکر شده است و به اینجهت میتوان گفت که او در اوائل سال ۱۳۶۳ شمسی که آغاز سرودن اشعار عرفانی او برای فاطمی میباشد، در حدود ۸۴ سال از سنش میگذشته و به اینجهت تقریباً نیم‌قرن از فاطمی بزرگتر بوده است.

## ز - چند سؤال:

### سؤال اول

بطوری که در بالا دیدیم خود فاطمی راجع به علت آغاز تشکیل جلسه‌های دو نفری با خمینی چنین گفته است:

... زمانی که به اقتضای رشته تحصیلی، یکی از متون فلسفی را میخواندم، بعضی عبارات دشوار و مبهم کتاب را در مواقع مناسب با حضرت امام (قدس سره) در میان می‌گذاشتم. این پرسش و پاسخ به جلسه درس بیست دقیقه‌ای تبدیل شد... در سالهای قبل از وقوع انقلاب شوم اسلامی در ایران، در تمام مقاطع آموزشی، برای هر یک از دروس، برنامه‌ای تدوین و رئوس مطالبی که میبایست در هر کلاس، در هر سال یا ترم تحصیلی، تدریس شود از

پیش تعیین شده بود. اما پس از وقوع آن انقلاب مصیبت‌بار، چون بسیاری از مباحث مورد بحث در درس فلسفه را کفرآمیز میدانسته و در نظر داشته‌اند که آنها را به صورتی اسلامی توجیه و تدریس نمایند، لذا برای تدریس فلسفه در هر رشته و دانشکده در تمام مراکز آموزش عالی آخوندی را برگزیده و اختیار تعیین و تشخیص موضوعات درسی را به عهده خود وی واگذار کرده بودند.

بعلاوه چون ما میدانیم مطالبی که در فلسفه مورد بحث قرار میگیرد، از نظر علمی، اصولی ثابت شده و قطعی محسوب نمیشود و نیز در مورد هر قسمت از آن مطالب نظرات متفاوت و مختلفی وجود دارد، لذا با توجه به وضع ویژه تدریس آن در بعد از انقلاب، کمتر امکان داشته است که خمینی بدون آگاهی از مطالبی که در دانشکده فاطمی تدریس میشده است و نحوه توجیه و تفسیر آنها توسط مدرس مربوط بتواند آن مطالب را برای فاطمی توضیح دهد و تشریح نماید.

مرتضی پسندیده در تقریرات خود راجع به مواد مورد تدریس خمینی در مرکز مذهبی قم چنین گفته است:

... امام بر حسب تقاضای بعضی اشخاص، منجمله آقای مرتضی مطهری، درس خارج فقه و اصول را در قم شروع کردند و دیگر عرفان را تدریس نکردند.

عده زیادی از علماء در درس عرفان ایشان شرکت میکردند. بعد تدریس عرفان را ترک کردند و منحصر به فقه و اصول شد. در این درس هم علمای زیادی میرفتند. در یک کوچه‌ای که نزدیک خانه آنها بود در مسجد سلماسی درس میدادند.

( خاطرات آیت‌الله پسندیده - به کوشش محمدجواد مرادی نیا -



حال آیا تعجب‌آور نیست، همین **خمینی** که از متجاوز از چهل سال پیش از آن تاریخ، تدریس **عرفان** را ترک کرده و منحصرأ به تدریس **فقه و اصول** اشتغال داشته و متجاوز از بیست سال پیش از آن هم از ایران تبعید شده بوده، در صدد برآمده است که در جماران با هروس خود کلاسی دو نفری تشکیل دهد و در آن به تدریس **فلسفه**، یعنی درسی پردازد که از همان ابتدا با آن مخالف بوده و آن را کفر میدانسته است!

## سئوال دوم

بنا به گفتار **فاطمی** جلسات درس دو نفری وی با **خمینی** برای رفع اشکالات او در درس فلسفه آغاز شده و ظاهراً مدت آن در هر روز فقط بیست دقیقه بوده است.

البته این **بهانه** در ابتدا ( در اوائل سال ۱۳۶۳ شمسی ) وجود داشته ولی با پایان آن سال تحصیلی در خردادماه همان سال تمام شده است.

حال آیا تعجب‌آور نیست که این جلسات فلسفه‌خوانی تا پایان سال ۱۳۶۷ یعنی به مدت ۵ سال طول کشیده و به تدریج افزایش یافته تا جایی که **فاطمی** در ماههای آخر بطور تمام وقت در اطاق **خمینی** و نزد او بوده است؟ به موجب تحقیقاتی که نویسنده این سطور به عمل آورده است، **فاطمی** به تمام افراد فامیل و دوستان و آشنایانی که از رفتن هر روزه وی ( به مدتی در حدود پنج سال! ) به نزد **خمینی** و اینکه مرتباً بر مدت آن افزوده میشده، متعجب بوده‌اند، می‌گفته است که:

حضرت امام مأموریت بسیار ویژه، و بسیار محرمانه‌ای به من محول کرده‌اند که من باید به انجام برسانم و مجبورم که هر روز در ارتباط با آن امر مهم و دادن گزارش نتایج اقدامات خود به حضور آن حضرت شرفیاب شوم.

## ح - وظایف متعدد و بسیار سنگین خمینی

ظاهراً خمینی، از آغاز انقلاب تا زمان مرگش، وظایفی بسیار عظیم و سنگین به عهده داشته است. وظایفی آنچنان عظیم که شاید در سر تا سر تاریخ ایران و جهان نتوان نظیری برای آن مثل زد. مخصوصاً اینکه ماهیت بسیاری از آن وظایف به گونه‌ای برای مردم وانمود شده بوده، که امکان نوشتن شرح وظیفه برای آنها وجود نداشته است تا اینکه خمینی بتواند برای انجامشان به دیگران تفویض اختیار نماید.

اما طرفداران خمینی مدعی بوده‌اند که وی، هم مرد میدان دین می‌باشد و، هم مرد میدان سیاست و خودش هم همواره خود را بر این اعتقاد نشان میداده است که: وظیفه خدمت به خلق را برای خود از واجبات میداند و آن را به عنوان بهترین عبادت به خدا تلقی مینماید.

ذیلاً وظایفی را که انجامشان به عهده خمینی قرار داشته است، بطور خلاصه به استحضار خوانندگان گرامی میرسانیم و از آنان می‌خواهیم که در آن شرایط برای هر دقیقه و هر ثانیه از وقت خمینی، که می‌بایست صرف رسیدگی و حل و فصل مسائل دنیای تشیع و بررسی و رفع مشکلات بسیار مهم کشوری و لشکری شود ارزشی قائل شوند، آنوقت به این پرسش پاسخ دهند که آیا در شرایط عادی امکان داشته است که آقای خمینی به مدت پنج سال همه کارها (حتی رفع مشکلات درس فلسفه فاطمی)

را کنار بگذارد ولی به جای اینکه بنا به مصلحت دید حافظ فقط **خَم طُورَه** یاری گیرد، به طور تمام وقت به رباعی گوئی و غزلسرائی عارفانه پردازد و دیوانه وار بو **خَم طُورَه یار چنگ بزند** یا در مورد افتخار بسیار عظیم گذاشته شدن سر یار بر شانه خود و یا در شرح اسرار ناگفتنی دیگر اشعار عرفانی بگوید؟

### بو **خَم طُورَه** او چنگ زخم چنگ زنان

که جز این حاصل دیوانه لایعقل نیست

( از غزل **مستی عاشق** در دیوان اشعار خمینی - ص ۶۷ )

### تا شد به زلف یار سر شانه آشنا

مسجود قدسیان همگی شانه من است

( مقطع غزل **دریای عشق** در همان دیوان - ص ۵۸ )

این امر با توجه به وضع و موقعیت خمینی، که خودش در چند جای دیوانش، به شاعر نبودن خود اعتراف کرده و حد اقل از چهل سال پیش از آن تاریخ شعری نسروده بوده است، بسیار عجیب و شگفت آور می باشد، زیرا که اگر شعرای زبردست و مشهور و غالباً یکبار، در مدت یک عمر موفق به تهیه دیوان اشعار خود میشده اند اشعار آن حضرت، فقط در **آخرین پنج سال عمر وی** ( تا دو ماه و نیم پیش از مرگش ) آن دیوان را پُر کرده است.

با این ترتیب چنین به نظر میرسد که خمینی در پنج سال آخر عمر خود، در اغلب ساعات بیداری و در بیشتر شبها و روزها به رباعی گوئی های روحانی؟! و غزلسرائیهای عارفانه؟! اشتغال داشته، یعنی در نیمی از ساعات بیداری اشعار عارفانه را میسروده و در نیم دیگر آن اشعار را برای معشوقه روحانی خود قرائت میکرده است!

اینک مهمترین وظایفی را که خمینی از آغاز استقرار جمهوری اسلامی در ایران به عهده داشته، و بعضی از مشکلاتی را که وی در جریان اجرای نظرات و اِپسگرایانه خود با آنها رو به رو شده است، به شرح زیر به استحضار خوانندگان گرامی میرساند:

## ۱ - وظایف مذهبی

تا قبل از وقوع انقلاب شوم اسلامی، شیعیان جهان، حداقل آنانکه در ایران اقامت داشتند، دارای مراجع تقلید متعدد بودند که هر کدامشان اداره امور تعدادی از مدارس مذهبی و مساجد و نیز تعدادی طلبه و مقلد در یک حوزه مذهبی و یا خارج از آن را، با پولهائی که به عنوان وجوه شرعی از مقلدان ثروتمند خود دریافت میداشتند، به عهده داشتند.

اما از بعد از وقوع آن انقلاب شوم، که خمینی به صورت موجودی مقدس و قابل پرستش، با محبوبیتی بی نظیر در صحنه سیاسی-مذهبی ایران ظاهر گردید و به عنوان مرجع تام و منحصر به فرد تقلید مقبولیت عام یافت، همواره از قول مسئولان دفتر امام میشنیدیم که سئوالات و مسائل شرعی واصله از سوی شیعیان جهان به دفتر حضرت امام! بقدری زیاد میباشد که رسیدگی و پاسخگویی به همه آنها نیاز به یک وزارتخانه عریض و طویل دارد و حضرت امام! شخصاً و به تنهایی به تمام آنها رسیدگی مینمایند و به همه پاسخ میدهند و بطور خصوصی نیز از قول همان مسئولین میشنیدیم که حضرت امام! در مواردی هم که لازم بدانند با امام زمان مشورت میکنند!

## ۲ - وظایف کشورداری اسلامی!

هر یک از کشورها و ملت‌های جهان را میتوان به یک وسیله نقلیه تشبیه کرد که دنده عقب و ترمز ندارد و رانندگانشان که ملتها میباشند همگی همواره در جاده ترقی و پیشرفت ولی با سرعت‌های متفاوت در حرکت هستند و هر یک از آنها با توجه به نوع و وضع وسیله نقلیه و سرعت آن در گذشته و حال و امکانات و عوامل دیگر، در نقطه‌ای از این جاده و نسبت به سایر وسائط، جلوتر و یا عقب‌تر، قرار گرفته است.

بعد از آنکه خمینی حکومت را در ایران در دست گرفت، مرتباً در سخنرانیهای خود اعلام نمود که تمام امور در کشور ایران باید اسلامی شود، معنای آن گفتار این بود که وسیله نقلیه مربوط به این کشور را باید به زور و فشار متوقف کرد و به عقب برگرداند و به عبارت دیگر سیرقه‌فرانی را در مورد تمام فعالیتهای اجتماعی و اداری ایران تحمیل نمود که البته در بسیاری از موارد جز با اعمال زور و فشار و ایجاد ترور و وحشت فراوان و یا با ساختن کلاه شرعی جهت پذیرفتن امور غیر شرعی امکان‌پذیر نبود.

ذیلاً بطور نمونه به نقل یک مورد اجتماعی و یک مورد اداری از موارد غیراسلامی مبادرت میشود که اجرای دستور خمینی در مورد اسلامی کردن آنها مشکلات فراوانی برای مسئولین دولتی و نیز برای خود خمینی به وجود آورده بود:

## اول - مورد اجتماعی،

### حجاب اسلامی برای زنان

روزنامه اطلاعات مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ خیر زیر را درج کرده است:

' امام خمینی ضمن سخنانی بعد از ظهر دیروز در مدرسه فیضیه خطاب به طلاب علوم دینی فرمودند:

زنهای اسلامی عروسک نیستند. زنان اسلامی باید با حجاب بیرون بیایند نه اینکه خودشان را بزک کنند...

به من گزارش داده‌اند که در وزارتخانه‌ها زنهای تخت هستند و این خلاف شرع است.

زنها میتوانند در کارهای اجتماعی شرکت کنند ولی با حجاب اسلامی.

متعاقب اعلام این نظر از سوی خمینی، تظاهرات عظیم و

گسترده‌ای در سر تا سر ایران توسط زنان از گروههای مختلف اجتماعی

ایران، مخصوصاً کارمندان، دانشجویان و دانش‌آموزان زن، در مخالفت با

تحمیل حجاب به عمل آمد و با وجود حملات وحشیانه‌ای که از سوی

جاهلان چماقدار حزب‌اللهی با شعار واپس‌گرایانه "یا روسری یا توستری" به

اجتماعات آنان صورت میگرفت و حتی اسیدپاشیهائی که به صورت

تعدادی از زنان به عمل آمد، زنهای تسلیم نشده و اعلام کردند که تظاهرات

اصلی آنان در روز ۲۱ اسفند ۱۳۵۷ انجام خواهد گرفت و از محل دانشگاه

تهران به سوی میدان آزادی (شهید آریامهر) راهپیمائی خواهند کرد.

سران رژیم جدید شدیداً به وحشت افتاده و در این اولین اقدام

واپس‌گرایانه خود مفتضحانه در مقابل زنان مجبور به عقب‌نشینی شدند، ابتدا

آیت‌الله طالقسانی در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ در یک گفتگوی رادیو-

تلویزیونی شرکت کرد و رسماً عقب‌نشینی رژیم را اعلام نمود. خلاصه سخنان وی که با عنوان درشت "در مورد حجاب اجبار در کار نیست" در اطلاعات روز بعد به چاپ رسید به این جملات ختم میشد:

"ما، اسلام، قرآن و مراجع دینی میخواهند زنان شخصیتشان حفظ بشود. اصل مسئله این است که هیچ اجباری هم در کار نیست و مسئله چادر هم نیست."

باز هم روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۵۷، شرح خبر مصاحبه خمینی با جمعی از خبرنگاران خارجی با این عنوان درشت به چاپ رسانده است:

"امام: نظر آیت‌الله طالقانی در باره حجاب صحیح است"

و ما ضمن آن خبر، شرح زیر را مشاهده مینماییم:

"... سپس یک خبرنگار فرانسوی، که زن بود، نظر امام را درباره مسئله حجاب و اعتراض زنان ایرانی پرسید: امام گفتند: همان نظراتی که آقای آیت‌الله طالقانی فرمودند، مورد نظر من و صحیح است..."

خمینی و طالقانی با این نیرنگ موفق شدند که زنان را فریب دهند و ساکت سازند و از راهپیمائی عظیمی که قرار بود انجام دهند منصرف سازند.

این واقعه که اولین شکست مفتضحانه خمینی پس از رسیدن به قدرت محسوب میگردد، درس خوبی به وی داد و او دریافت که جهت انجام اقدامات واپسگرایانه اجتماعی باید قبلاً پیچ و مهره‌های فشار بر مردم را به قدر کافی محکم کند و نیز آن اقدامات را تدریجاً به انجام برساند.

## دوم - مورد اداری،

### بهره‌های بانکی

مشهور است که شخصی عامی و بیسواد عقیده داشته است که آهنگری کاری بسیار ساده و آسان میباشد. چون آهن را گیرد میکند میشود میل و آن را پهن میکند میشود بیل.

ظاهراً تصور اولیه خمینی از بانکداری چیزی در این حدود بوده است که کار بانکها فقط رباخواری میباشد. به همین جهت در رساله توضیح المسائل خود طی مسئله‌های شماره ۲۸۵۳ تا ۲۸۶۱ گذاشتن سپرده در بانکها با دریافت سود و دریافت وام از بانکها با پرداخت سود حرام اعلام شده است.

ظاهراً در ایامی که وقوع انقلاب شوم اسلامی نزدیک و قطعی به نظر میرسیده است، بعضی افراد مذهبی یا روحانی که ادامه موجودیت بانکها را در صورت اجرای فتوای خمینی غیرممکن میدیدند و خطری قریب الوقوع و مسلم در مورد حیات اقتصادی کشور پیش‌بینی میکردند، به منظور شرعی کردن سودهای دریافتی و پرداختی بانکها، به خیال خود، راههائی یافته و در صدد برآمده بودند که با طرح سئوالاتی از خمینی، به طور غیرمستقیم جواز حلال بودن سودهای بانکی را به دست بیاورند.

اما، بطوری که ذیلاً ملاحظه میشود، باز هم خمینی، دریافت و پرداخت هر نوع سود بانکی را غیرشرعی اعلام نموده است:



## چند مسئله بانکی

س \_ وجوهی که در بانکها به قصد محفوظ ماندن نه سود بردن گذاشته میشود، ولی هنگام دریافت متصدیان بانک مبلغ کمی که خودشان حساب نموده‌اند، اضافه بر اصل پول به صاحب وجوه میدهند، آیا این مبلغ حلال است یا خیر؟

ج \_ اگر به عنوان سود بدهند گرفتن آن جائز نیست، اگر چه قرار نداده باشند.

س \_ سودی که بانکها دولتی بابت پس انداز می‌پردازند، آیا جائز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصاً اخذ کند یا خیر؟

ج \_ سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب قانونی خودش یا طلب دیگران با وکالت از طرف صاحب طلب اشکال ندارد.

س \_ بهره دادن و گرفتن از بانکها بدون قرارداد لفظی و کتبی حلال است یا حرام؟

ج \_ اخذ جائز نیست اگر به عنوان بهره باشد، اگر چه قراری نداده باشد.

( رساله توضیح المسائل خمینی - صفحه ۵۰۵ )

در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی نیز خمینی ابتدا با همان تصور ساده لوحانه دستور داد که تمام وام‌هایی که از سوی بانکها به مردم داده شده است قرض الحسنه محسوب شود و بهره‌های مربوط به آنها لغو گردد ولی همینکه مسئولان امر با زحمت زیاد موفق شدند که گوشه‌هایی از واقعیت امر در مقابل چشمان وی مجسم نمایند، بالاخره با پیشنهاد دریافت سود توسط بانکها از مردم موافقت کرد، مشروط بر اینکه نام آنها کارمزد! باشد.

در مورد سپرده‌های بانکی نیز موافقت شد که بانکها ظاهراً به صورت شرکتهای مضاربه‌ای عمل نمایند یعنی بانکها بگویند که ما از این

سپرده‌ها به کسانی وام می‌دهیم که می‌خواهند با آن وام به کسب و پیشه‌ای بپردازند و یا در جهت ایجاد یا توسعه فعالیت‌های شرعی مثلاً کشاورزی، صنعتی، بازرگانی و از این قبیل استفاده نمایند و بعد در سود حاصله از آن فعالیت‌ها شریک می‌شویم و قسمتی از این سود شرعی را به صاحبان سپرده‌های بانکی می‌پردازیم. در بانکها به منظور گذاشتن این کلاه شرعی ظاهرسازی‌هایی را نیز توصیه نمودند ولی به تدریج تقریباً تمام آن ظاهرسازی‌ها از بین رفت و هم‌اکنون علناً به تمام پس‌اندازها و سپرده‌های موجود در بانکهای ایران فروع حرام داده می‌شود و تمام بانکها نیز علناً در مورد وام‌هایی که به دیگران می‌دهند فروع حرام دریافت می‌کنند.

**بعلاوه دولت جمهوری اسلامی ایران** میلیاردها دلار به دولتهای دیگر و شرکتهای غیرمسلمان در کشورهای دیگر، یعنی به **کفار**، بدهکار است و فروع حرام می‌پردازد و میلیاردها دلار هم از مسلمانان (مثلاً سوریه) طلبکار است که اصل را با فرع آن نوش جان کرده و می‌کنند و پس نداده و نمیدهند!

آیا خوانندگان گرامی میدانند که سکوت **علمای اسلام** در مقابل آن همه عملیات حرام و موافقت محرمانه با انجام آنها، و نیز گرفتن ربا توسط آخوندان حاکم بر ایران و آقا‌زاده‌های آنان بابت صدها میلیون دلار سپرده‌هایی که در بانکهای خارجی دارند با توجه به یکی از آیه‌های قرآن صورت گرفته که به موجب آن دادن و گرفتن ربا، تا صد در صد مجاز شناخته شده است.

قبلاً توضیح می‌دهد که رهبران مذهبی و یا به اصطلاح خودشان علمای اسلام، تعدادی از آیات قرآنی را که اکثراً هم در **زمره محکمان** محسوب میشوند **آیات محرمانه** به شمار می‌آورند و همواره از بحث راجع

به آنها خودداری مینمایند و هرگز هم حاضر نیستند معنای صریح و واقعی آنها را برای مردم بیان کنند.

بطور مثال میتوان از آیه شماره ۶۷ از سوره نحل نام برد که همواره بطور بسیار محرمانه مورد سوء استفاده علمای اسلام قرار دارد. این آیه به شرح زیر میباشد:

و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكرأ و رزقأ  
حسناً ان في ذلك لآيه لقوم يعقلون

از میوه‌های درختان خرما و انگور، میگیرند از آنها ماده مست‌کننده و روزی‌های خوب و هر آینه در آن ایتی است برای کسانی که دارای عقل میباشند.

سَکَرٌ در لغت عرب به معنای "هو چیز مست‌کننده" به کار میرود و مُسْکِرٌ نیز اسم فاعل و از همان ریشه میباشد که جمع آن مُسْکِرَات است که ما در فارسی نیز این کلمه را به معنای مشروبات الکلی و مست‌کننده به کار میبریم.

با اینکه مسلمانان بر این اعتقاد هستند که جعل در قرآن و دروغ بستن به خدا گناهی است بسیار بزرگ که مستوجب مرگ میباشد ولی در بسیاری از ترجمه‌های فارسی به منظور فریب دادن مردم کلمه سَکَر را شکر یا شوبت شیرین ترجمه کرده‌اند.

ولی خوشبختانه در تعدادی از تفسیرها و ترجمه‌ها نیز این کلمه به درستی معنی شده است. مثلاً در تفسیر نمونه به شرح زیر:

"... سَکَرٌ، گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به

معنی مُسْکِرَات و مشروبات الکلی است، و معنی مشهور آن همین

است ..."

( تفسیر نمونه - زیر نظر ناصر مکارم شیرازی - جلد ۱۱ - صفحه ۲۹۰ )

آیات عظام و مجتهدان اسلام همگی از وجود این آیه در قرآن آگاهی دارند و بر این اعتقاد هستند که خداوند متعال نوشیدن مشروبات الکلی را برای کسانی که عقل دارند و تا حدی که عقلشان زائل نشود، حلال ساخته است. ولی چون معتقد هستند که سایر مردم همگی در ردیف گوسفندان قرار دارند و خداوند متعال فقط به همان چند نفر دستار بند عقل عطا فرموده و آنان را قیم و سرپرست دیگران قرار داده است، لذا این نادانان واقعی غالباً با همین عقیده و به استناد همین آیه در جلسات عیاشی محرمانه و دور از چشم مقلدان فریب خورده به مشروب خوری میپردازند ولی هرگز حاضر نیستند که سایر مردم را از وجود این آیه آگاه سازند!

اینکه هر کدام از ما تاکنون بارها و بارها از تشکیل جلسات عیاشی شبانه و مشروب خوریهای بسیاری از حجج اسلام و آیات الله عظام و غیر عظام آگاهی یافته و متعجب شده ایم، باید بدانیم که آنان همگی خود را عاقل میدانند و، طبق آیه بالا، مشروب خوری را برای خود حلال و مشروع به حساب می آورند.

اما، آیه محرمانه ای که مورد سوء استفاده آخوندان حاکم بر ایران و آقازاده های آنان جهت دریافت ربا از بانکهای آمریکائی و اروپائی و نیز مجاز ساختن آن در ایران قرار گرفته است، آیه شماره ۱۳۰ از سوره آل عمران و به شرح میباشد:

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مَضَاعَفَةً...**

ای کسانی که ایمان آورده اید ربا را دو چندان و چند برابر نخورید... آیه بالا، طبق تعریفی که از انواع آیات قرآن بیان میشود، در ردیف آیات محکم به حساب می آید، زیرا که خواننده و شنونده را بی نیاز

از تفسیر و تأویل مینماید و مراد و منظور خداوند از ظاهر آیه به خوبی روشن و معلوم است.

هرگاه دکتر معالج شما قرصی را برای تسکین دردتان تجویز کند و بگوید که در هنگام بروز درد از آنها مصرف کنید ولی تأکید نماید که در هر مرتبه بیش از دو عدد از آنها را نخورید، مسلماً شما میدانید که همواره مصرف آن قرصها تا دو عدد مجاز میباشد.

در زمانی که یک نفر توریست با ویزای مجاز وارد یکی از فرودگاههای آمریکا میشود، مأمور اداره مهاجرت با زدن یک مهر در گذرنامه وی به او اجازه ورود میدهد. در نقش آن مهر جمله‌ای با این مضمون وجود دارد: **دارنده این پاسپورت بیش از یک ماه حق توقف در آمریکا را ندارد.** معنای این جمله هم این است که صاحب آن پاسپورت تا حد اکثر ۳۰ روز مجاز به اقامت در آمریکا میباشد.

به همین ترتیب، آخوندان میگویند هنگامی که در آیه قرآن به شرح فوق خداوند متعال به مؤمنان دستور داده است که **ربا**، یعنی **فروع پول**، را **دو برابر** و **چند برابر** نخورند! معنای صریح و بدون ابهام آن آیه این است که **ربا** تا **یک برابر**، یعنی تا **صد در صد**، شرعاً مجاز میباشد! و منظور خداوند از حرام شناختن "**ربا**" در آیه دیگری در قرآن، **ربای بیش از صد در صد** بوده است.

\*\*\*\*\*

در هر حال، با استقرار جمهوری اسلامی صدها مسئله مهم در کشور وجود داشت که میبایست نظر خمینی راجع به اسلامی بودن یا نبودن آنها استعلام شود و در صورت لزوم طبق نظر ایشان اسلامی شوند! و این

کار عظیم که در باقیمانده عمر خمینی ادامه داشته، هنوز هم پایان نیافته است.

در بعضی موارد غیرمهم، اسلامی شدن اشیاء یا غذاهای حرام و غیراسلامی با یک فتوای خمینی به انجام میرسد. مثلاً نواختن آلات موسیقی، بازی شطرنج و یا خوردن ماهی ازون برون که قبلاً حرام بودند، حلال شدند اما در موارد بسیار مهم مثلاً حلال کردن مرغها و گوشتهای منجمد از کشورهای غیراسلامی امکان پذیر نشده است!

مثلاً طبق نظر علمای اسلام، گوشت حیوان ذبح شده فقط در صورتی حلال است که اولاً، توسط یک نفر مسلمان ذبح شده باشد. ثانیاً، حیوان در وقت سر بریدن رو به قبله خوابانده شده باشد. ثالثاً، در وقت سر بریدن گفته باشد: بسم الله و چند شرط دیگر.

ولی مؤسسات دامپروری و مرغداری در خارج از کشور به مقامات دولتی ایران اطلاع دادند که ما همگی غیرمسلمان هستیم و تعداد حیواناتی که در هر زمان توسط ماشینهای اتوماتیک سر بریده میشوند بقدری زیاد است که اگر بخواهیم هر یک را بگیریم و رو به قبله بخوابانیم باید برای انجام کاری که توسط ماشین در یک ساعت به انجام میرسد، ماهها وقت صرف نماییم. مثلاً هم اکنون ماشین غیرمسلمان میتواند هزاران مرغ را در حالی که ایستاده اند، اعم از اینکه رویشان به قبله باشد یا نباشد، در چند دقیقه سر ببرد. حال چطور امکان دارد که صدها نفر مسلمان پیدا کنند تا هر یک برای هر مرغ چند دقیقه وقت صرف نمایند و در مدت چند ماه با یادآوری نام خدا آن همه را سر ببرند؟!

بالاخره قرار شده است که مرغها و گوسفندان را به همان ترتیب غیراسلامی و توسط ماشینها ذبح نمایند ولی یک نفر مسلمان غیر ایرانی را

استخدام کنند تا کتباً گواهی نماید که کشتن آن حیوانات اسلامی بوده است و گوشت‌های منجمدشده آنها کاملاً حلال میباشد و هم‌اکنون نیز به همین ترتیب رفتار میشود. البته گناه فروش این همه گوشت غیرحلال به مردم مسلمان ایران به گردن آن پاکستانی‌هایی است که توسط دولت ایران برای صدور گواهی‌نامه‌های کذب و خلاف واقع استخدام شده‌اند.

### ۳ - مسائل روزمره کشوری

مسئولان دولتی تا پایان عمر خمینی همواره مدعی بودند که در مورد هر مسئله و مشکلی که از حضرت خمینی کسب تکلیف و اجازه مینمایند، آن حضرت به نحوی بسیار سریع با صدور دستورهای مناسب و مقتضی تمام مشکلات دولت را حل و فصل و رفع مینمایند.

### ۴ - وظایف حل اختلافات گروه‌های مسلح و ملایان تفنگدار و متنفذ

همگی میدانیم، در آن دوران، تعداد مراکز قدرت در کشور به مراتب زیادتر از زمان حال بوده است و از روز بعد از انقلاب شوم اسلامی، مراکز تصمیم‌گیری متعددی، هر یک زیر تسلط و فرمان یک آخوند قدرت‌طلب و با در اختیار داشتن گروهی مسلح برای خود مرکزی به وجود آورده و در هر کاری از امور نظامی و غیرنظامی دخالت میکردند. در این شرایط، هر یک از این آخوندان تسلط‌طلب میخواستند است که حرف خود را به کرسی بنشانند و قدرت خود را استقرار بخشند

ولی این خمینی بوده است که نفوذ و قدرت بی‌رقیبش در سرتاسر ایران به نحوی غیر قابل تصور گسترش یافته بوده و در تمام موارد میتوانسته است حرف آخر را بزند و اینهمه فرصت‌جویان قدرت‌طلب را بجای خود بنشانند. رسیدگی به این امور و صدور دستورات لازم در هر مورد نیز نیاز به مدتی وقت داشته که ظاهراً خمینی به تمام این موارد نیز شخصاً رسیدگی میکرده است.

## ۵ - اظهار نظر راجع به مسائل مهم جنگی!

بعد از وقوع انقلاب اسلامی، خمینی به آنچنان قدرتی دست یافت که شاید نتوان در سرتاسر تاریخ ایران نظیری برای آن ذکر نمود. وی خود را در سطحی بسیار بالاتر از حضور محمد و عملاً در جای خداوند متعال قرار داد.

- خداوند متعال در آیه ۱۱۰ از سوره الکهف چنین فرموده است:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ

[ای محمد] بگو که من بشری هستم مانند شما، به من وحی میرسد که خدای شما یکتاست.

باز هم در آیه ۶ از سوره فصلت، عین همان آیه مندرج در سوره الکهف بدون حتی یک حرف کم یا زیاد تکرار شده است.

حضرت محمد بنا بر دستور خداوند همواره اعلام مینموده است که وی انسانی میباشد مانند سایر انسانها و هیچ اختیاری از خود ندارد و استوالاتی را که از وی به عمل می‌آوردند از طریق جبرئیل به عرض خداوند



میرساند و پاسخهایی را که خداوند به آن سئوالات میدهد به مسلمانان ابلاغ می‌کند.

اما خمینی در صدور اوامر و اجکام خود کوچکترین نیازی به پیغمبر و جبرئیل و خدا نداشت و در هر زمان میتوانست هر چه را که خدا حلال کرده بود، حرام سازد و حرامهای خداوندی را حلال نماید.

مثلاً، در همین جنگ ایران و عراق، وی تمام مسلمانانی را که در ارتش عراق و بر علیه ایران می‌جنگیدند، به عنوان کافرانی اعلام کرد که با ارتش اسلام در حال جنگ بودند و به اینجهت جنگ با آنان و کشتنشان را دارای ثوابی عظیم دانست و کشته شدن به دست آنان را به عنوان شهادت فی سبیل الله اعلام کرد و پیشاپیش دستور داد که کلید در یک اطاق پر از حوری در بهشت را به گردن سربازان اسلام آویزان نمایند!

ولی در عین حال اجرای اصول اسلامی در مورد جنگ با کفار را در مورد اسیران عراقی ممنوع ساخت. زیرا به موجب اصول اسلامی هر سرباز اسلام حق داشت که از هر پنج سرباز کافر که در جنگ اسیر میکند، چهار نفرشان را به عنوان غلام زرخرید به خدمت خود در آورد و یا به دیگران بفروشد. و نیز اگر سربازان اسلام موفق به تصرف شهری از شهرهای سرزمین کفر، یعنی عراق، میشدند سربازان اسلام میبایست حق داشته باشند که تمام مردان را به قتل برسانند و یا همراه با تمام زنان و کودکان شهر اسیر کنند و هر سرباز اسلام چهار پنجم انسانهایی را که خود اسیر کرده بوده و یا اموالی را که غارت کرده بوده است، برای خود نگاهدارد. ولی خمینی پیشاپیش اجرای این اصول اسلامی را در مورد کافران عراقی! ممنوع ساخته بوده است.

قبلاً به تمام خبرنگارانی که قرار بوده است از سوی **وادیسو-تکوژیون هلی ایران** و یا سایر رسانه‌های گروهی با **اسیران عراقی** مصاحبه کنند دستور داده شده بود که هرگز از مذهب اسیران سئوالی به عمل نیاورند، زیرا مسلماً آنان پاسخ میداده‌اند: **اسلام!** و به موجب اصول اسلامی بلافاصله میبایست آزاد شوند زیرا **اسیر کردن مسلمان ممنوع و حرام میباشد.**

حتی در صدر اسلام و در جنگ با کفار واقعی نیز هر کافری که پیش از اسارت اعلام مسلمانی کرده بود، از اسارت معاف بود.

در هر حال، تا مدت کوتاهی قبل از مرگ **خمینی**، جنگ بین ایران و عراق در اوج شدت خود در جریان بوده که حل اختلافات حاصله بین اولیاء امور و همچنین بین فرماندهان سپاه و ارتش در مورد این جنگ نیز به **عهدهٔ خمینی** قرار داشته و این کارها علاوه بر امور مهم و جاری کشوری بوده که مرتباً از سوی رئیس جمهور و نخست‌وزیر وقت برای اظهار نظر و صدور دستور مقتضی برای **خمینی** ارسال میشده است.

بطوری که همگان میدانند، در آن ایام غالباً در مسائل مربوط به حمله و دفاع بین فرماندهان ارتش (که پیشنهاداتشان بیشتر بر مبنای اطلاعات و تجربیات نظامی بود) با فرماندهان سپاه و بسیج (که غالباً بر مبنای احساسات اتخاذ تصمیم مینمودند) اختلافات اساسی بروز میکرد و در این موارد حتماً ضرورت داشته است که **خمینی** حرف آخر را بزند و پس از مشورت با **امام زهان!** فرمان لازم‌الاجرا را صادر نماید. تعجب اینجاست که همیشه نیز این کار انجام میشده و فرمانهای الهی! امام به موقع واصل میگرددیده است!

هر چند که اجرای فرمانهای **خمینی** غالباً به شکست ایران و کشته شدن صدها و گاهی هم هزاران نفر جوانان ایرانی منتهی میشده ولی چون